

مولوی و مسئله زندان در مثنوی

علی‌رضا روزبهانی^۱

چکیده

از نگاه مولانا انسان گرفتار زندان‌های متعددی است که رسیدن به رستگاری را دشوار می‌سازد و او را از کسب آزادی حقیقی باز می‌دارد. پرسش اصلی این مقاله بررسی زندان‌ها و بندهایی است که مولانا در مثنوی از آنها نام می‌برد و راه‌گریز از هر کدام را نیز نشان می‌دهد تا مخاطب را که از منظر او از همان ابتدا پا به زندان نهاده، در زندان بالیده، از زندانی به زندان دیگری منتقل شده، و در این نقل و انتقال، زندانی انبوهی از دهلیزهای درونی خود نیز بوده است، به آزادی و وصال معشوق ازلی امیدوار سازد. در این پژوهش که به روش تحلیل محتوا و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است، زندان دنیا، زندان رَحِم، زندان بدن، زندان جبر، زندان احساس و امیال درونی، زندان جهل، زندان تردید، زندان صحبت ناهل و زندان کلام، موانعی هستند که مولانا به آنها اشاره می‌کند و راه‌های گریز از هر کدام را هم نشان می‌دهد؛ راه‌هایی مثل: تزکیه نفس و گماردن دل به ذکر حق، پذیرفتن طریقت اولیای الهی و انبیا و عارفان کامل و پیران راستین، تسبیح و ستایش پروردگار و دل سپردن به عشق او، اطاعت امر حق، صبر، خاموشی و امید داشتن به لطف و عنایت خداوند.

واژگان کلیدی: مولانا، مثنوی، زندان، رستگاری.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ملایر، دانشگاه آزاد اسلامی، ملایر، ایران.

Aroozbahani93@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۱۴۰۱/۱۲/۲۲

تاریخ دریافت

۱۴۰۱/۸/۱۶

برای اهل تصوف هر چیزی غیر از لقای حق، زندان و مانع به حساب می‌آید و عارفان می‌کوشند از راه‌هایی مثل «قلت طعام و تحمل گرسنگی‌های طولانی و انواع ریاضت‌ها که در حقیقت برنامه‌ای برای تسلط بر وساوس شیطانی و هواجس نفسانی، و در نهایت تسلط بر جسم و عروج به مقامات بالای طریقت» (شیری، ۱۳۸۹: ۸۵) است، موانع بی‌شمار این راه را برطرف سازند و به حضرت حق واصل شوند. اهل تصوف این وصال را آزادی، حریت، رستگاری و... می‌نامند که نشانه‌ها و ویژگی‌هایش را می‌توان در متون عرفانی از قبیل رساله قشیریه، اسرارالتوحید، کشف‌المحجوب و دیگر آثار تعلیمی و توصیفی عرفانی یافت. برای نمونه «عزیزالدین نسفی گوید: اساس مذهب درویشی بر آزادگی و آزادی در ظاهر و باطن است. آدمی چون به کمال رسید، بعد از کمال بعضی به تکمیل دیگران مشغول شوند و بعضی آزاد و فارغند؛ کار آزادی و فراغت دارد. آزادان پادشاهند، دانای آزاد سر موجودات است، موجودات به یک‌باره و جمله تحت نظر ویند. هر یک را به‌جای خود می‌بیند و هر یک را در حریت خود می‌شناسد و با هیچ کس و هیچ چیز جنگ ندارد و با همه صلح است و از همه فارغ و آزاد است» (سجادی، ۱۳۷۰: ۳۱۶). باب سی و دوم رساله قشیریه نیز درباره حریت است و در آنجا اشاره می‌شود: «و آزادگی آن بود که مرد از بندگی همه آفریده‌ها بیرون آید و هرچه دون خدایست عزوجل آن را در دل وی راه نبود و علامت درستی آن برخاستن تمیز بود از دل او میان چیزها و خطر شریف و وضع از اعراض دنیا نزدیک او یکسان بود. حقیقت آزادی اندر کمال عبودیت بود؛ چون در عبودیت صادق بود او را از بندگی اغیار آزادی دهند» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۴۲). در تذکره‌الاولیای عطار نیز که مشحون از سخنان و حالات مردان این راه است، آزادی به معنای کنترل شهوات، گریختن از حرص و طمع، بندگی تام و تمام حضرت حق و مفاهیمی از این دست به کار رفته است. چنان‌که حکیم ترمذی گوید: «عزیز کسی آن است که معصیت او را ذلیل نکرده است و آزاد کسی است که طمع او را بنده نگردانیده است و

خواجه کسی است که شیطان او را اسیر نگرفته است» (عطّار، ۱۳۹۸: ۵۶۸). و یا حسن بصری گوید: «در تورات است که آدمی قناعت کرد بی‌نیاز شد، چون از خلق عزلت گرفت سلامت یافت، چون شهوت به زیر پای آورد آزاد گشت» (همان: ۴۱). حتی گاهی در مواردی آزادی به معنای شکرگزاری و سپاس نیز به کار رفته است. چنان‌که در اسرارالتوحید می‌خوانیم: «آورده‌اند که چون کسی به نزدیک شیخ ما درآمدی، گفتی: درآیید تا ما آزادی‌های خداوند خویش با شما بگوییم. به شهر شما این چنین هست؟ کدام نعمت را شکر کنیم. اکنون به عجز پشت اینجا باز نهاده‌ایم» (محمدبن‌منور، ۱۳۸۶: ۲۸۰).

نشانه‌ها و نمونه‌های دیگری از این مفهوم در آثار ادبی و هنری عرفانی نیز قابل مشاهده است که در اغلب آثار شاعران و نویسندگان علاقه‌مند به موضوعات عرفانی قابل مطالعه است. ناگفته پیداست که مفهوم آزادی و حریتی که در این دسته آثار بدان پرداخته می‌شود، نسبتی با مفهوم آزادی به معنای مدرن و معنای سیاسی - اجتماعی زمانه ما ندارد و بیشتر بر تزکیه درونی و تهذیب نفس تکیه دارد و انسان آزاد به قول تهانوی در کشف «کسی است که در اعمال و کارهای خود مختار باشد. در سخنان اهل ذوق، آزاد و آزادگی مقام محویت عاشق است از ذات و صفات خود در ذات و صفات معشوق» (سجادی، ۱۳۷۰: ۴۱). در مثنوی مولانا، به عنوان قله‌ی ادب عرفان فارسی نیز از همان بیت نخست که حکایت و شکایت از جدایی انسان از اصل خویش پیش کشیده می‌شود، می‌توان نگاه سراینده را به انسان در جهان تشخیص داد و دنبال کرد. در این چشم‌انداز، مولانا انسان را گرفتار زندان‌های متعددی می‌بیند که از بیرون و درون، راه را بر رستگاری او بسته است و مسیرهای رسیدن به آزادی را دشوار و سخت کرده؛ هرچند برای هر دروازه و هر قفل، کلیدهایی نیز پیشنهاد می‌کند تا دریچه‌های امید را به یک‌باره بر مخاطب نبندد و به رهایی و رستگاری دل‌گرمش سازد و در این حبس، تنهانش نگذارد. آن گونه که گفته‌اند، «حبس در لغت به معنای زندان، بندی‌خانه، قیدخانه، دوستاق‌خانه، بازداشتن، واداشتن، قید کردن و بند کردن است و سجن نیز در لغت به معنای زندان و بازداشتن و بند کردن است» (دهخدا،

۱۳۷۲: ذیل حبس). رؤیای هر زندانی نیز چیزی جز آزادی و رهایی نیست. «در یک دسته‌بندی کلی می‌توان آزادی را در دو مفهوم آزادی درونی و آزادی بیرونی تقسیم کرد؛ مقصود از آزادی درونی که می‌توان آن را آزادی معنوی و اخلاقی نام نهاد، این است که آدمی در درون، احساس آزاد بودن کند و برای شدن و بودن خود، در آینده هیچ مانعی و اجباری وجود نداشته باشد و مختار باشد آینده خود را به دست خویش رقم بزند. آزادی بیرونی نیز انسان را از بندها و مشکلات عالم بیرونی و جهان مادی رها می‌سازد. آزادی در این معنی یعنی رهایی از عوامل و موانع اجتماعی و فشارهای بیرونی که مانع اندیشه و رفتار آزادانه آدمی می‌شود. انسان در اجتماع و در کنار دیگران و با هم‌یاری و هم‌دستی آنان در سرنوشت خود سهیم است و این امر با انتخاب آزادانه امکان‌پذیر می‌شود» (وفایی‌فرد و کزازی، ۱۳۹۴: ۵۳). از نگاه عارفان و به‌ویژه مولانا آدمی گرفتار بندها و زندان‌های مختلفی است. «به تعبیر آنان برخی از این زندان‌ها طبیعی و بیرونی و جغرافیایی است و بعضی دیگر، زندان‌ها و بندهایی است که آدمی خود بر دست و پای وجود خویش می‌نهد و جاهلانه یا مغرورانه و فریبکارانه، به دام آنها می‌افتد، از دیدگاه ایشان، آزادی معنایی جز رهایی از همه این بندها و زندان‌های پیدا و پنهان نیست. آنان شأن و شغل آدمی را در آن می‌بینند که دایم در اندیشه رهایی و آزادی از زندان‌ها باشد. مولانا برای رهایی از زندان‌های موجود با زبان تمثیل، تشبیه و مقایسه و به کمک حکایات گوناگون، راه‌های متعددی پیشنهاد می‌کند و دستورها و مسیرهای مختلفی را که آزموده او و یا دیگر عارفان کامل است، به عموم دربندماندگان و زندانیان عالم عرضه می‌کند» (روحانی، ب ۱۳۸۴: ۱۱۷).

۱-۱- اهداف و پرسش‌های پژوهش

به طور خلاصه این مقاله در پی بررسی این پرسش اساسی است که منظور مولانا از بند و آزادی هنگامی که می‌سراید: «بند بگسل باش آزاد ای پسر»، چگونه بندهایی است و راه‌های آزادی از هر بند، چگونه میسر می‌شود. برای یافتن پاسخ این پرسش، واژه‌های

حبس، محبوس، زندان، زندانی و... در ابیات مثنوی بررسی شده و حکایت‌ها و تمثیل‌های مربوط به این مفاهیم، استخراج و دسته‌بندی گردیده است تا آشکار شود که مولانا این واژه‌ها را غیر از معنای قاموسی و صوری‌شان، برای چه معانی و مفاهیمی به کار برده و راه‌های رستگاری انسان از نگاه او چگونه مسیریایی است. رستگاری انسانی که انگار از همان ابتدا پا به زندان نهاده، در زندان بالیده، از زندانی به زندان دیگری منتقل شده، و در این نقل و انتقال، زندانی انبوهی از دهلیزهای پیچ‌اندرپیچ و خم‌اندرخم درونی خویش نیز بوده است. و درک این موضوع، تنها برای انسان‌هایی ممکن است که جدایی از نیستان را باور کنند و برای دور نماندن از اصل خویش، روزگار وصل خویش را باز جویند.

۲-۱- پیشینه پژوهش

علاوه بر کتاب‌هایی که به شرح و تفسیر مثنوی مولانا پرداخته‌اند و نویسندگان‌شان به مناسبت ابیات، پیرامون زندان بحث‌هایی مطرح کرده‌اند، مقالات معدودی هم به طور غیرمستقیم به این مسئله پرداخته‌اند که در ادامه معرفی می‌شوند:

زهره وفایی فرد و میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۹۴) در مقاله «مفهوم آزادی در اندیشه حافظ و مولانا و تطبیق آن با تفکر اگزیستانسیالیسم» معتقدند: مولانا و حافظ بسیار پیشتر از اندیشمندان باخترزمین در بسیاری از زمینه‌های فردی و اجتماعی انسان اندیشیده‌اند و این اندیشه‌ها را با زبان هنری بیان کرده‌اند. یکی از این زمینه‌های فکری، بحث آزادی و اختیار انسان است که از آن به عنوان مهم‌ترین حقیقت وجودی انسان، به عنوان خلیفه خدا بر روی زمین، یاد کرده می‌شود. در این مقاله نویسندگان ضمن تبیین اهمیت آزادی در آثار و اندیشه‌های حافظ و مولانا، سعی در بررسی شباهت و افتراق‌های نظریه‌ها و اندیشه‌های آنان در زوایای گوناگون وجود انسانی با نوع بینش انسان‌مدارانه در باخترزمین دارند. نویسندگان درباره آزادی در مثنوی مولوی چنین ادامه می‌دهند: در بیان و برداشت‌های عارفانه، آدمیان برای بودن و شدن، بیش‌تر از آن که گرفتار موانع و زندان‌های بیرونی باشند، گرفتار اخلاق و رفتارهایی هستند که آنان را از درون به بند و اسارت کشیده است.

مولانا به این موانع که برخی به صورت بالقوه در درون آدمی نهاده شده و خرد آنها را به فعلیت می‌رساند و برخی دیگر که آدمی به دست خویش در راه رشد و تکامل معنوی خویش گذاشته اشاره دارد و طالبان رهایی و هدایت را از وجود آنها آگاه و برحذر می‌دارد. محمدرضا علیزاده امامزاده (۱۳۹۰) در مقاله «بررسی مفهوم آزادی و مصادیق آن در اندیشه‌های کارل یاسپرس و مولوی» ضمن تبیین اهمیت آزادی در آثار و اندیشه‌های مولانا و یاسپرس، سعی کرده است شباهت‌ها و افتراق نظریه‌ها و اندیشه‌های آنها در زوایای گوناگون وجود انسانی مورد بررسی قرار دهد. نویسنده معتقد است تفاوت آنها علاوه بر تخصص و گرایش عرفانی، در دین و مکتبی که در آن تربیت یافته‌اند؛ یعنی در فرهنگ حاکم بر محیط و قلب آنها، همان تفاوت فرهنگ شرق و غرب کاملاً مشهود و نمایان است. مولانا نه یک فیلسوف، بلکه عارفی تمام عیار بود که در تفکر او، انسان مقامی والا و برتر دارد که به طور طبیعی و فطری، خواهان آزادی است. یاسپرس نیز فیلسوفی است که انسان را موجودی ناشناختنی می‌داند و پیوسته تعالی دارد که به هستی دست یابد تا انسان به آزادی خود پی ببرد. از نظر یاسپرس صیروت تعالی منحصرأ از آن انسان و تنها مبتنی بر اراده اوست. ولی از نظر مولانا حرکت و تعالی نه تنها شامل کل موجودات جهان بوده، بلکه لطف حق و اراده او مقدم بر اراده آدمی است و در مسیر تعالی دست فیض، علت اصلی محرکه است. از تشابه‌های مهم بین آنها می‌توان به تأکید هر دو به تجربیات شخصی برای اثبات آزادی اشاره کرد.

منصور پیرانی (۱۳۸۸) نیز در مقاله «مولوی و میل به جاودانگی در مثنوی معنوی» بر این باور است که مولوی با الهام از قرآن و احادیث قدسی، بنیاد هستی را بر عشق می‌داند و به واسطه جوهر مشترک یعنی روح الهی دمیده در وجود انسان به نوعی تجانس میان او و خدا باور دارد. مولوی معتقد است انسان به خاطر همین جوهر مشترک می‌تواند وجود جسمانی خود را نیز خاصیت روح ببخشد و به خداگونگی و جاودانگی برسد و بدین گونه از بند، رهایی یابد. مولانا چنین مفاهیمی را از راه تمثیل بیان می‌کند؛ به ویژه داستان

رمزآگین طوطی و بازرگان که طوطی با مرده ساختن خود، پیام خود را به هم‌نوع می‌رساند و چون بازرگان پیغام دوست طوطی را به وی می‌دهد، درد هم‌نوع خود را درمی‌یابد که رمز رهایی او از بند، در مردن است: یعنی از مطرب شده با عام و خاص / مرده شو چون من که تا یابی خلاص (مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۲). مولوی عقل چاره‌اندیش را در یافتن راه به سوی جاودانگی، ناتوان می‌بیند و چاره آن را در مردن از صفات بشری و مجهز شدن به جوهر عشق، تحمل رنج و مشقت و کشف نیروی عطش در وجود آدمی می‌داند.

رضا روحانی (الف ۱۳۸۴) در مقاله «آزادی و تصوف، تحلیلی مختصر از مفهوم آزادی در نزد عارفان مسلمان» بر این باور است که آزادی، مفهومی است که هم مورد عنایت اخلاقیون و عارفان بوده و هم اهل سیاست و فیلسوفان سیاسی به ماهیت و چند و چون آن پرداخته‌اند. در آثار عارفان مسلمان، تعبیر آزادی و حریت، به معنای اخلاقی-سلوکی آن، به تکرار ذکر شده و موانع پیدا و پنهان آن معرفی و راه رهایی از آن بندها نیز تبیین و تعیین گشته است. نویسنده، ابتدا به معرفی و تبیین انواع آزادی و تعاریف متعدد عارفان مسلمان از آن مفهوم می‌پردازد؛ در بخش دوم مقاله نیز سعی می‌کند تعاریف مختلف اصطلاح آزادی با مفاهیم و مقولات مشابه آن، مثل بندگی، تصوف و اباحه، مقایسه و نسبتشان را تبیین نماید. در این بخش مشخص می‌شود که از دید عارفان بزرگ، آزادی با بندگی و تصوف، نه تنها مبادیتی ندارد، بلکه به معنی هم و ملازم و مقوم یکدیگرند. به عبارت دیگر در این مقاله تبیین و تثبیت می‌گردد که در کلام عارفان مسلمان، تصوف و بندگی حقیقی، جز با نیل به آزادی و آزادگی ممکن نیست؛ اما بین آزادی و اباحه، نزد اغلب عارفان، نسبتی برقرار نیست و عده اندکی که حریت را به معنی رهایی از بند احکام و اوامر خداوند معنا می‌کرده‌اند، در نظر و عمل، مورد نقد و طرد عارفان مشهور واقع شده‌اند.

رضا روحانی (ب ۱۳۸۴) در مقاله دیگری با عنوان «مولوی و آزادی؛ مفهوم آزادی و موانع و راه‌های رسیدن به آن در مثنوی معنوی» می‌نویسد: وصف و شرحی که عارفان ما از

آزادی منظور داشته یا ارائه داده‌اند، با آزادی سیاسی- اجتماعی نسبت مستقیمی ندارد. آزادی به معانی جدید مفهومی جدید است که به دنبال تحولات عظیم در تمدن و اندیشه آدمیان، و در نتیجه افکار و نهضت‌های آزادی‌بخش در قرون اخیر در مغرب زمین پیدا شده است. دغدغه اصلی عارفان که جهان درون و تهذیب و تزکیه و تعالی آن بوده، آنان را مانع می‌شده است که جهان برون را نیز در خاطر آورند و برای رهایی از تنگناها و مضایق اجتماعی و سیاسی آن نقشه‌ای بکشند و یا طرحی طراحی کنند. در عوض تا توانسته‌اند کوشیده‌اند که راه رهایی و آزادی در جهان درون را کشف و نشان کنند تا خود و پیروان و مریدان دیگر را به آزادی که بهتر است از آن به رستگاری، نجات و فلاح تعبیر شود، رهنمون شوند و در این امر، البته از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند. جلال‌الدین محمد مولوی نیز در آثار خود به شیوه‌های متعددی به مبحث آزادی اشاره یا تصریح کرده است. نویسنده بعد از بیان مقدمه‌ای درباره مفهوم آزادی از دیدگاه مولوی و عارفان دیگر، اندیشه‌های مولانا درباره مقوله آزادی را تحت سه عنوان دسته‌بندی و تبیین می‌کند. در بخش آغازین، درباره موانع طبیعی و ساختگی‌ای که مولانا در راه نیل به آزادی برشمرده، سخن می‌رود. در این میان، تن، دنیا و قضا و قدر، از زندان‌های طبیعی یا بیرونی به شمار می‌آید و رذایل اخلاقی مانند جهل، حواس، عقل، تقلید و تردید از زندان‌هایی است که انسان‌ها را در درون گرفتار کرده‌اند. بخش دوم این مقاله درباره راه‌های رسیدن به آزادی است که از دیدگاه مولانا، راه‌های رسیدن به آزادی نیز علاوه بر راه‌های سلوکی و طریقتی، راه‌های عشق و بندگی، راه پیروی از اولیا و انبیا و راه مرگ و خواب است که این موارد نیز به نوعی در قسم اول یعنی راه‌های سلوکی در می‌گنجند. راه‌ها و شیوه‌هایی که مأنوس و مورد نظر و عمل مولانا قرار داشته و مخاطبان و مشتاقان را نیز بدان راه‌ها فراخوانده است. اهم اهداف و مقاصدی که آن بزرگ برای آزادی در نظر داشته و به آزادی‌جویان شناسانده، از این قرار است: رهایی از رنج‌ها، رسیدن به اخلاقی الهی، عاشقی و نیل به یقین و جاودانگی.

۲- بحث اصلی

همان‌طور که گفته شد، مولانا انسان را گرفتار زندان‌های بیرونی و درونی متعددی می‌داند که باید از هر کدام به طریقی گریخت تا در نهایت، طعم رستگاری و آزادی را چشید. در ادامه به بررسی این زندان‌ها و راه‌هایی از هر کدام اشاره می‌شود. البته نمونه‌های شعری فراوانی در مثنوی می‌توان یافت که به این موضوع و حواشی آن اشاره دارد. با استخراج همه آن ابیات و دسته‌بندی موضوعی و راه رستگاری هر کدام، می‌توان به چنین دسته‌بندی رسید که برای هر مورد، از ذکر چند نمونه مثال و توضیح مختصر آن ابیات ناگزیریم.

۲-۱- زندان دنیا (اهل دنیا جملگان زندانی‌اند)

اولین و مهم‌ترین زندانی که نه تنها در ابیات مثنوی که در مجموعه آثار عرفانی نگاه مخاطب را به خود جلب می‌کند، زندان جهان است. زندانی که اکثر ساکنان آن بدان خو گرفته‌اند و تنها اندکی از آنان در پی گریختن از آن هستند و یا دست‌کم آن را عذری برای کوتاهی در طاعات و عبادات به شمار آورده‌اند. چنان‌که یحیی معاذ رازی گفت: «اگر فردا مرا گوید چه آورده‌ای؟ گویم: خداوندا از زندان جز موی فرو آمده و جامه شوخ گرفته و اندوه و خجالت بر هم بسته چه توان آورد؟ مرا بشوی و خلعتی فرست و مپرس» (عطار، ۱۳۹۸: ۳۸۳). در نگاه مولانا نیز چنین دنیایی که هرچند بی‌کران و بی‌مرز می‌نماید، زندانی بیش نیست و پرداختن به آن و دل بستن به جلوه‌های فریبنده‌اش، انسان را از رسیدن به معشوق اصلی و رستگاری حقیقی باز می‌دارد:

این جهان خود حبس جان‌های شماس	هین روید آن سو که صحرای شماس
این جهان محدود و آن خود بی‌حد است	نقش و صورت پیش آن معنی سد است
	(مثنوی: ۱/ از بیت ۵۲۵)
مکرها در کسب دنیا بارد است	مکرها در ترک دنیا وارد است
مکر آن باشد که زندان حفره کرد	آن که حفره بست، آن مکر است سرد

این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان

(مثنوی: ۱/ از بیت ۹۸۰)

«این که انسان برای فرار از زندانی که دنیای حسی است، نقب بزند و راه گریز بجوید، البته زیرکی است و زشت و ناروا نیست. آنچه زشت و نارواست، مکرری است که حاصلش مقیم ماندن در حبسگاه عالم حس باشد و نقب و حفره‌یی را که از زندان به خارج زندان است، فرو بندد و ما را از رهایی مانع آید» (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۳۹). از نگاه مولانا راه رهایی از چنین زندان بزرگی، تلاش برای رسیدن به قرب حق، همنشینی و دل‌سپردن به مجمع روحانیان، ترک آرزوها و حذر از دام‌های دل‌فریب، تزکیه و گماردن دل به ذکر حق، خاموشی و البته دوستی اولیای الهی است:

گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او نشیب ز آنک قرب حق برون است از حساب
قرب نه بالا نه پستی رفتن است قرب حق از حبس هستی رستن است
(مثنوی: ۳/ از بیت ۴۱۱۲)

مدح تو حیف است با زندانیان گویم اندر مجمع روحانیان
شرح تو عین است با اهل جهان همچو راز عشق دارم در نهان
(مثنوی: ۵/ از بیت ۵)

این جهان دام است و دانه‌ش آرزو در گریز از دام‌ها، روی آرزو
آرزو بگذار تا رحم آیدش آزمودی که چنین می‌بایدش
چون نتانی جست، پس خدمت کنش تا روی از حبس او در گلشنش
(مثنوی: ۶/ از بیت ۳۷۸)

می‌دمد در گوشِ هر غمگین بشیر خیز ای مُدبر، ره اقبال گیر
ای درین حبس و در این گند و شُپش هین که تا کس نشود رستی خُمش
(مثنوی: ۶/ از بیت ۱۱۰۰)

چون گواهیّت تزکیه شد شد قبول ورنه محبوس است اندر مول مول
تا تو بستیزی ستیزند ای حَرون فانْتَظِرْهُمْ اِنْهُمْ مُنْتَظَرُونَ
(مثنوی: ۵/ از بیت ۲۵۹)

در دو بیت بالا «به منافق هشدار داده می‌شود که اگر بر ضدیت با اولیای الهی پای فشارد، باید حکم و سرنوشتی را که بر او خواهد رسید، انتظار کشد» (نیکلسون، ۱۳۷۸: ۱۷۴۰). از نگاه مولانا هنگامی که انسان به چنین کلیدهای رستگاری و نجاتی دست یابد، آن‌گاه، دنیا را دیگر زندان نخواهد دید و ماتم و اندوه آن را با سور و شادمانی جایگزین خواهد کرد:

بر تو زندان بر من آن زندان چو باغ عین مشغولی مرا گشته فراغ
پای تو در گِل، مرا گِل گشته گُل مر تو را ماتم، مرا سور و دُهل
(مثنوی: ۲/ از بیت ۳۵۵۲)

آن جایی که برای تو زندان محسوب می‌شود، برای من همان زندان، مانند باغ و گلستان است. البته برای مصراع دوم دست‌کم دو وجه می‌توان در نظر گرفت؛ «وجه اول: عین همان چیزی که برای تو مایه گرفتگی و مشغول شدن است، برای من آسودگی و فراغت به‌شمار می‌رود. وجه دوم: عین گرفتاری و مشغول شدن به امور دنیوی برای من آسودگی و فراغت است. یعنی در ظاهر، من نیز به امور دنیوی وابستگی دارم ولی در باطن، تنها به حق متوجه‌ام» (زمانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۸۶۷). در غیر این صورت، راهی برای گریز از زندان دنیا وجود ندارد:

لَیْسَ لِلْجِنِّ وَ لَا لِلْإِنْسِ أَنْ یَنْفُذُوا مِنْ حَبْسِ أَقْطَارِ الزَّمَنِ
(مثنوی: ۶/ ۲۲۹)

«یعنی نیست ممکن از برای جن و انس که نفوذ کنند از حبس قطرها و تخت‌های آسمان‌ها و زمین که در زمان است و نیست نفوذ مگر به سلطنت هدایت خدا و به پری که او بدهد، توان پرید در خارج این آسمان‌ها و توان برون شد از تجاویف آنها» (سبزواری، ۱۳۷۷، ج ۳: ۲۶۴).

۲-۲- زندان رَحِم (نیست زندانی و حش تر از رَحِم)

بعد از زندان دنیا، زندانی که انسان در آن نطفه می‌بندد و شکل می‌گیرد، زندان رَحِم است. مولانا گاهی در تمثیل‌هایی که به کار می‌برد، جهان را تنگ و تار هم‌چون رَحِم مادر به تصویر می‌کشد که تنها مرگ می‌تواند انسان را از چنین مکان نادل‌پسندی رهایی بخشد که البته این انتقال، به مثابه تولدی دیگر است و راهی است به سوی رستگاری و آزادی:

چون بزادم رستم از زندان تنگ در جهانی خوش هوای خوب رنگ
من جهان را چون رَحِم دیدم کنون چون در این آتش بدیدم این سکون
(مثنوی: ۱/ از بیت ۷۹۲)

کودکی که در این تمثیل، مادر و دیگران را دعوت به آزمون آتش می‌کند و مرگ را بر بت‌پرستی و شرک ترجیح می‌نهد، به مادر می‌گوید که «من وقتی از تو ولادت می‌یافتم، این ولادت خویش را مثل یک مرگ آکنده از وحشت و عذاب می‌دیدم؛ چرا که جدا شدن از زهدان تو برایم سخت دشوار بود، اما وقتی ولادت یافتم، از آن زندان تنگ که زهدان تو بود رهایی پیدا کردم و خود را در جهانی خوش هوا و خوب‌رنگ دیدم. اکنون نیز دنیای حسی را مثل همان زهدان تنگ می‌بینم (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۱۱). از نگاه مولانا، راه‌های رهایی از چنین زندان ترسناکی، اشکستن این زندان و ترک رَحِم (تولد) است و در ادامه گریز از مکر و دستان کسانی که به گناه و آلودگی مشغولند و پیروی و هم‌نشینی با عارفان کامل و پیران راستین:

گر نباشد درد زه بر مادرم من در این زندان میان آذر
درد زه گر رنج آبستان بود بر جنین اشکستن زندان بود
(مثنوی: ۳/ از بیت ۳۵۵۷)

یوسفم در حبس تو ای شه‌نشان هین ز دستان زنانم واره‌هان
از سوی عرشی که بودم مَرِبط او شهوت مادر فگندم که اهبطوا
پس فتادم ز آن کمال مُسْتَمِّم از فن زالی به زندان رَحِم
(مثنوی: ۶/ از بیت ۲۷۹۵)

اهل دنیا جملگان زندانی اند	انتظار مرگِ دارِ فانی اند
جز مگر نادر یکی فردانیی	تن به زندان جانِ او کیوانیی
نیست زندانی و حش تر از رَحِم	ناخوش و تاریک و پر خون و وَحِم
چون گشادت حق دریچه سوی خویش	در رَحِم هر دم فزاید تَنّت بیش
ز آن رَحِم بیرون شدن بر تو درشت	می گریزی از زهارش سوی پشت
راه لذت از درون دان نه بیرون	ابلهی دان جستن قصر و حصون

(مثنوی: ۶/ از بیت ۳۴۰۴)

که البته فردانی در این ابیات به معنی «یگانه و بی نظیر است و آن که جسم او در زمین است و جان او در چرخ برین و کنایه از عارف کامل» (شهیدی، ۱۳۷۳: ۱۶۲۷).

۲-۳- زندانِ بدن (جان صافی بسته ابدان شده)

بعد از تولد و گریختن از زندان رَحِم، انسان پا به جهانی می گذارد که خود زندان بزرگ تری است که حضورش در آن، تنها با کالبد خاکی ممکن می شود. زندان بدن و محبس تن در کلام عارفان بسیار دیده می شود. چنان که بوالقاسم نصرآبادی گوید: «زندان تو تن است، چون ازو بیرون آمدی در راحت افتادی، هر کجا که خواهی رو» (عطّار، ۱۳۹۸: ۸۵۶). این کالبد و این جسم خاکی، از نگاه مولانا نیز زندان دیگری است که روح الهی انسان را اسیر خویش می کند که پرداختن به نیازهای جسمی و غرق شدن در لذت های مادی، باره های این زندان را مدام بلند و بلندتر می سازد. البته این زندان نیز گریزگاه هایی دارد که از نظر مولانا این گونه اند: خواب، امید به لطف الهی و هم نشینی با اهل دل، درک و دریافت عشق از سرچشمه حق، تسبیح و ستایش الهی، دوری از شهوات و گناهان، پیروی از انبیا و مرسلون و در نهایت، مرگ:

هر شبی از دام تن ارواح را	می رهانی می گنی الواح را
می دهند ارواح هر شب زین قفص	فارغان از حکم و گفتار و قصص
شب ز زندان بی خبر زندانیان	شب ز دولت بی خبر سلطانان

(مثنوی: ۱/ از بیت ۳۸۸)

همان گونه که روشن است «الواح جمع لوح و بعضی شارحان نوشته‌اند که الواح کنایه از ابدان است و رهانیدن ارواح را از حبس ابدان به کندن تخته‌های در زندان تعبیر نموده‌اند» (خواجه ایوب، ۱۳۷۷، ج ۱: ۵۵).

چنگ زد بسیار و گریان سر نهاد	چنگ بالین کرد و بر گوری فتاد
خواب بردش مرغ جانش از حبس رست	چنگ و چنگی را رها کرد و بجست
گشت آزاد از تن و رنج جهان	در جهان ساده و صحرای جان

(مثنوی: ۱/ از بیت ۲۰۸۸)

به زعم اغلب شارحان مثنوی، «منشاء همه خواطر، خواها و اعمال آدمی، ذات و صفات الهی است و روح چون در خواب، از تخته‌بند تن بگریزد یا در معنا به حق واصل شود، آن خواطر و خواها و اعمال به وطن ازلی خود باز می‌گردند» (نیکلسون، ۱۳۷۸، ج ۵: ۱۹۳۶).

کوی نومیدی مرو اومیده‌است	سوی تاریکی مرو خورشیده‌است
دل تو را در کوی اهل دل کشد	تن تو را در حبس آب و گل کشد

(مثنوی: ۱/ از بیت ۷۲۴)

جان‌های بسته اندر آب و گل	چون رهند از آب و گل‌ها شاددل
در هوای عشق حق رقصان شوند	هم چو قرص بدر، بی نقصان شوند

(مثنوی: ۱/ از بیت ۱۳۴۶)

یوسف وقتی و خورشید سما	زین چه و زندان برآ و رو نما
یونست در بطن ماهی پخته شد	مخلصش را نیست از تسبیح، بُد
گر نبودی او مُسیح، بطن نون	حبس و زندانش بُدی تا یبعثون

(مثنوی: ۲/ از بیت ۳۱۳۴)

در شرح این ابیات نوشته‌اند: «تو یوسف زمانی و خورشید آسمان؛ از این چاه و زندان بیرون بیا و خود را نشان بده. در اینجا مولانا روح آدمی را به حضرت یوسف^(ع) و خورشید آسمان تشبیه می‌کند و جسم و مادیت را به چاه و زندان. بنابراین نباید روح زیبا و منور به انوار معرفت را در چاه غفلت و زندان شهوت محبوس کرد» (زمانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۵۳).

هر که در زندان قرین محنتی است	آن جزای لقمه‌ای و شهوتی است
هر که در قصری قرین دولتی است	آن جزای کارزار و محنتی است
	(مثنوی: ۲/ از بیت ۱۸۳۹)
ای خدا بگمار قومی روح‌مند	تا ز صندوق بدن‌مان واخرند
خلق را از بند صندوقِ فسون	کی خرد جز انبیا و مرسلون؟
	(مثنوی: ۶/ از بیت ۴۵۰۳)
تلخ نبود پیش ایشان مرگِ تن	چون روند از چاه و زندان در چمن
وارهیدند از جهان پیچ پیچ	کس نگیرد بر فواتِ هیچ هیچ
جان مجرد گشته از غوغای تن	می‌پرد با پردل بی پای تن
گوید ای یزدان مرا در تن مبر	تا در این گلشن کنم من کر و فر
گویش یزدان دعا شد مستجاب	وا مرو والله اعلم بالصواب
	(مثنوی: ۵/ از بیت ۱۷۱۳)

۲-۴- زندانِ جبر (جبر هم زندان و بندِ کاهلان)

از نگاه مولانا، انسان نه تنها زندانی جهان و جسم خویش است؛ بلکه اسیر زندان جبر هم هست. «جبر اصطلاحی است در علم کلام و بر آن است که انسان فاقد هرگونه اراده و اختیار است. تمام افعالی که از وی سر می‌زند از خداست و انسان در این میانه ابزاری بیش نیست و اعتقاد بدان است که خیر و شر به اراده‌ی خداوند وجود پیدا می‌کند. عقیده‌ی رو در روی این اعتقاد، عقاید معتزله است. به نظر آنان، در قبال نظر جبریه تشخیص حسن و قبح، یعنی زشت و زیبا و بد و خوب به یاری عقل خداداد، میسر است. خداوند به انسان از راه لطف، نیروی عقل و تمیز عطا کرده است و علاوه بر آن پیامبرانی فرستاده است و خوب و بد و امر و نهی را باز نموده است. امام جعفر صادق^(ع) فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه منزلی است میان آن دو. یعنی خداوند عبد خود را به زور به انجام کاری وای نمی‌دارد؛ ولی او را در انجام کارها هم یله نکرده است. از نظر مولانا انبیا در کارهای دنیا جبری‌اند، کفار در نقصان کارهای آخرت، اهمال و عصیان می‌کنند و می‌گویند این اراده‌ی خداست و او

چنین تقدیر کرده و چنین نوشته است و آن را به خدا نسبت می‌دهند» (گولپینارلی، ۱۳۸۴: ۱۷۲). در مسأله آزادی و اختیار انسان، مولانا البته با دو صدا سخن می‌گوید: «در یکی صبیغه جبر قابل رؤیت است و در یکی اختیار. حقیقت امر این است که با پذیرفتن خدا در نظام خلقت، این دو صدایی امری اجتناب‌ناپذیر است. در نظر مولانا، در یکی از این صداها انسان آزاد است و مختار و در سراسر مثنوی و غزلیات شمس همواره از این اندیشه سخن می‌گوید. اما صدای دیگر او صدای جبر است که ملازم با پذیرفتن مفهوم خدا در ادیان سامی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۵۸). با این همه مولوی برای این زندان هم راه‌های رهایی جُسته است و آن را برای مخاطب مثنوی، برشمرده است. راه‌هایی مثل: بی‌اعتنایی به نفس و خواسته‌های بی‌پایانش، دل سپردن به عشق الهی، هم‌نشینی با کاملان، تصفیه دل و جان، پیروی از رسول^(ص) و در نهایت، مطیع امر الهی بودن:

ای تو شیری در تک این چاهِ فرد نفس چون خرگوش، خونت ریخت و خورد
نفسِ خرگوش به صحرا در چرا تو به قعر این چه چون و چرا
(مثنوی: ۱/ از بیت ۱۳۵۰)

لفظ جبرم عشق را بی‌صبر کرد و آن که عاشق نیست، حبس جبر کرد
(مثنوی: ۱/ ۱۴۶۳)

جبر باشد پر و بالِ کاملان جبر هم زندان و بندِ کاهلان
همچو آب نیل دان این جبر را آب مؤمن را و خون مرگبر را
(مثنوی: ۶/ از بیت ۱۴۴۲)

بند تقدیر و قضای مخفی که نبیند آن به جز جانِ صفی
گرچه پیدا نیست آن در مکمن است بتر از زندان و بندِ آهن است
ز آن که آهنگر مر آن را بشکند حفره‌گر هم خشتِ زندان برکند
ای عجب این بند پنهان گران عاجز از تکیسیر آن آهنگران
دیدن آن بند احمد را رسد بر گلوی بسته حبل من مسد
(مثنوی: ۳/ از بیت ۱۶۵۹)

چون ستوری باش در حکم امیر گه در آخر حبس، گاهی در مسیر
چون که بر میخت ببندد، بسته باش چون که بگشاید برو بر جسته باش
(مثنوی: ۶/ از بیت ۹۲۸)

استاد زرین کوب ذکر کرده‌اند که «مولانا جبر نامحمود را محکوم و اختیار محدود را اجتناب ناپذیر نشان می‌دهد و سرانجام معلوم می‌دارد که فنانی سالک در صفات حق، وی را از شهود خودی و رؤیت نفس باز می‌دارد و اگر در این حال از خود نفی اختیار می‌کند، این معنی قول به جبر نیست، شهود معیت حق و حاکی از مرتبه فنانی افعالی سالک در فعل اوست و البته اقتضای فقر وجودی عبد نیز همین است» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۶).

۲-۵- زندان احساس و امیال درونی (حبس خشم و حرص و خرسندی)

از نگاه مولانا انسان نه تنها زنجیرهای زندان جهان و جسم را بر دست و پای خویش دارد؛ بلکه زندانی امیال و احساسات درونی خود نیز می‌باشد. خشم، حرص به ثروت و قدرت، خودپسندی و غرور، شهوت و شهرت و... از جمله زندان‌های درونی هر انسانی است که تنها می‌توان با بندگی و تسبیح حضرت حق، توبه و تزکیه و مراقبت از نفس، صبر، عدم غفلت از هم‌نشینی با عارفان راستین و پیروی از انبیا و اولیا از چنین زندانی آزاد شد:

جان‌های خلق پیش از دست و پا می‌پریدند از وفا اندر صفا
چون به امر اهبطوا بندی شدند حبس خشم و حرص و خرسندی شدند
ما عیالِ حُضرتیم و شیرخواه گفت الخلقُ عِیالٌ لِلَّهِ
(مثنوی: ۱/ از بیت ۹۲۵)

این تکبر از نتیجه‌ی پوست است این تکبر چیست؟ غفلت از لُبّاب
چون خبر شد ز آفتابش، یخ نماند چون خبر شد ز آفتابش، یخ نماند
شد ز دیده لُبّ جملهِی تن طمع شد ز دیده لُبّ جملهِی تن طمع
چون نبیند مغز، قانع شد به پوست چون نبیند مغز، قانع شد به پوست

جاه و مال آن کبر را زآن دوست است
منجمد چون غفلت یخ ز آفتاب
نرم گشت و گرم گشت و تیز راند
خوار و عاشق شد که ذلّ مَنْ طَمَع
بند عزّ مَنْ قَنِعَ زندانِ اوست

عزت اینجا گبری است و ذل دین سنگ تا فانی نشد کی شد نگین؟

(مثنوی: ۵/ از بیت ۱۹۴۰)

«آن‌گاه که دیدگان آدم نفس پرست بر حقیقت باز شود، او دیگر به زرق و برق قانع نمی‌شود و جز حق نمی‌خواهد و همه کبر و غرور خویشتن از دست می‌نهد. از این رو گفته: ذلّ مَنْ طَمِعَ؛ یعنی خوار است آن که طمع می‌ورزد و به طریقه مفهوم مخالف، بر او قابل اطلاق می‌شود» (نیکلسون، ۱۳۷۸، ج ۵: ۱۸۴۱).

خلق را بنگر که چون ظلمانی‌اند در متاع فانی‌یی چون فانی‌اند
از تکبر جمله اندر تفرقه مُرده از جان زنده اندر مخرقه
این عجب که جان به زندان اندرست و آنگهی مفتاح زندانش به دست
(مثنوی: ۴/ از بیت ۲۰۳۲)

شب شود در دام تو یک صید نی دام بر تو جز صُدا و قید نی
پس تو خود را صید می‌کردی به دام که شدی محبوس و محرومی ز کام
(مثنوی: ۵/ از بیت ۴۰۵)

۲-۶- زندان جهل (گر به جهل آییم، آن زندان اوست)

از دیگر زندان‌هایی که مولانا برای انسان برمی‌شمرد، زندان جهل است. البته جهلی که مولانا از آن سخن می‌گوید، بی‌حاصلی و بی‌اعتنایی به علم الهی و غفلت از پیام‌های رسولان حضرت حق است که موجب دوری از تعلیمات دینی و گرفتاری در دام نفس پرستی و گاهی حتی باعث توهم هشجاری می‌شود. از این منظر، راه‌هایی از چنین زندانی، بهره‌مندی از علم دین و همنشینی با عالمان دینی، پیروی از انبیا و اولیا و مراقبت از نفس و هواهای آن است:

گر به جهل آییم، آن زندان اوست ور به علم آییم، آن ایوان اوست
(مثنوی: ۱/ ۱۵۱۰)

انبیا را در درون هم نغمه‌هاست طالبان را ز آن حیات بی‌بهاست
نشوند آن نغمه‌ها را گوش حس کر ستم‌ها گوش حس باشد نجس

نشنود نغمه‌ی پری را آدمی
گرچه هم نغمه پری زین عالم است
که پری و آدمی زندانی‌اند
مَعشَرُ الْجَنِّ سَوْرَهُ رَحْمَانُ بَخْوَانُ

کو بود زاسرار پَریانِ اعجمی
نغمه دل برتر از هر دو دم است
هر دو در زندان این نادانی‌اند
تَسْتَطِيعُوا تَنْقُذُوا را باز دان
(مثنوی: ۱/ از بیت ۱۹۱۹)

ساعتی با بختِ خود اندر جدال
هر که محبوس است اندر بو و رنگ
تا برون نآید از این تنگین مُناخ
که همه پیران و ما ببریده بال
گرچه در زهداست باشد خوش‌تنگ
کی شودخویش خوش و صدرش فراخ؟

(مثنوی: ۵/ از بیت ۳۵۳۰)

البته بو و رنگ در اینجا «به معنی توهم هشیاری نفس است» (نیکلسون، ۱۳۷۸، ج ۵: ۱۹۳۰).

۲-۷- زندان تردید (این تردد حبس و زندانی بود)

از دیگر زندان‌های درونی انسان‌ها از دید مولانا، زندان تردید است. زندانی که باعث دور ماندن از راه حق و دل نسپردن به سخنان و شیوه زندگانی عارفان و پیران راستین می‌شود که البته برای رهایی از چنین زندانی، باید با اهل حق مشورت کرد و نه با کسانی که انسان را از چنین عقبه دشواری به بی‌راهه گمراهی بکشانند:

در تردد هر که او آشفته است
تا کند محبوسش اندر دو گمان
حق به گوش او مَعْمَى گفته است
کآن کنم کاو گفت یا خود ضد آن

(مثنوی: ۱/ از بیت ۱۴۵۶)

این تردد حبس و زندانی بود
این بدین سو آن بدان سو می‌کشد
این تردد عقبه راه حق است
کی بنگذارد که جان سویی رود
هر یکی گویا: منم راه رَشَد
ای خنک آن را که پایش مطلق است

(مثنوی: ۳/ از بیت ۴۸۸)

مشورت می‌کرد شخصی با کسی
کز تردد وارهد وز محبسی

گفت ای خوش‌نام غیر من بجو ماجرای مشورت با او بگو
من عدوّم مر تو را با من مپیچ نبود از رای عدو پیروز هیچ
(مثنوی: ۴/ از بیت ۳۹۴)

۲-۸- زندان صحبت نااهل (در قفس بودن به غیر جنس خود)

زندان دیگری که مولانا از آن نام می‌برد و در تمثیل‌های متعدد خود از سختی و دشواری‌اش سخن می‌گوید، زندان هم‌نشینی و همراهی ناگزیر با نااهلان و ناهم‌جنسان است. مولانا کیفیت این زندان را در تمثیل‌های متعدد از جمله در دو تمثیل «آهو و آخر خران» و «باز و چغدان» به خوبی نمایان کرده است. رنج گرفتاری در زندان از یک سو و اندوه و آسیب هم‌بندی با نااهل از سوی دیگر، هر کسی را از پا درمی‌آورد؛ مگر کسانی که دست یاری پیران و مردان راه حق به سویشان دراز شود و از عنایت آنها بهره‌مند شوند که این راه رهایی از چنین زندان وحشتناکی است:

آهوی را کرد صیادی شکار اندر آخر کردش آن بی‌زینهار
آخری را پُر ز گاو و خران حبس آهو کرد چون استمگران
هان کدام است آن عذاب ای معتمد در قفس بودن به غیر جنس خود
زین بدن اندر عذابی ای بشر مرغِ روحت بسته با جنسی دگر
روح باز است و طبایع، زاغ‌ها دارد از زاغان و چغدان داغ‌ها
او بمانده در میان‌شان زار زار هم‌چو بوبکری به شهر سبزوار
(مثنوی: ۵/ از بیت ۸۳۳)

«البته نزد مولانا صحبت ناجنس که مایهٔ بلا و موجب شکایت و فغان است، آن صحبت است که بین اهل آن جنسیت معنی نباشد. جنسیت صورت، شرط نیست و آن مرید که از صحبت ناهم‌جنس دچار محنت می‌شود آن است که به صحبت شیخ واقعی که مایهٔ نیل او به کمال جنسیت خویش می‌شود، نرسیده باشد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۱۸۶).

بازم و حیران شود در من هما جغد که بود تا بداند سرّ ما
شه برای من ز زندان یاد کرد صد هزاران بسته را آزاد کرد

یک دم با جغدها دمساز کرد / از دم من جغدها را باز کرد

(مثنوی: ۲/ از بیت ۱۱۶۱)

در شرح این ابیات آمده است: «شاه برای وجود من از زندان خود یادی کرد. در نتیجه صدها هزار زندانی را از زندان رها نمود. گویا به این نکته اشاره است که با همت انسان کامل و ارشاد او انسان‌های بی‌شماری از غل و زنجیر مادیت رهایی می‌یابند» (زمانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۳۰۸) و این اشاره‌ای است به تأثیر پیر راستین و اهمیت جایگاه و مقام او در نگاه مولانا. هم‌نشینی و ارشاد پیر راستین است که در نهایت به آزادی و رستگاری سالک راه حق می‌انجامد و از ویرانه جغدان رهایی می‌یابد: «سلطان برای آن که باز را رهایی دهد، هزاران بندی را آزاد می‌کند و او سرانجام پرده آسمان‌ها را می‌شکافد و به دنیای روشن و آبادی که آن سوی وحشتکده جغدان نابیناست، باز می‌گردد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۱۹۴).

۲-۹- زندان کلام (حرف و صوت و گفت را بر هم زنم)

انسانی که خود را از بیرون و درون گرفتار زندان‌های متعدد می‌بیند و خویشتن را تحت گرفتاری‌ها و محدودیت‌های این زندان‌ها احساس می‌کند، اگر هم چون مولانا بخواهد از این سختی‌ها سخن بگوید و در پی سینه‌هایی شرحه شرحه از فراق باشد تا درد اشتیاقش را شرح دهد، خود را گرفتار زندان دیگری می‌یابد به نام زندان کلام. زندانی که این بار زندانی‌اش جهان معنا و اندیشه‌های انسانی است که تلاش می‌کند درد جدایی از پیشگاه حق را فریاد کند و از هم‌دردی و همراهی کسانی که هم‌چون او می‌اندیشند، بهره‌برد و یا دست‌کم از این دوری و اسارت آگاه‌شان سازد تا فکری برای درهم شکستن دیوارهای زندان‌شان کنند و در طریق سیم‌رغ حق، قدم نهند. هرچند دیوارهای بلند این زندان، مانع می‌شود تا مخاطبان، فریاد مولانا را به تمام و کمال بشنوند و خالق مثنوی از این که می‌بیند حتی نمی‌تواند آن گونه که شایسته است، از جدایی‌ها و حدیث این راه پر خون، با معشوق ازلی سخن بگوید، به ستوه می‌آید:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه‌اندیش من قافیه‌ی دولت تویی در پیش من
حرف چه‌بود تا تو اندیشی از آن حرف چه‌بود خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را بر هم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم
(مثنوی: ۱/ از بیت ۱۷۲۷)

شفیعی‌کدکنی در کتاب «زبان شعر در نشر صوفیه» نشان داده است که از میان چهار عمل روح، یعنی هیجان، احساس، شهود و اندیشه، تنها اندیشیدن است که می‌تواند تبدیل به امری زبانی شود و آن سه عملکرد دیگر، اموری غیر زبانشناسیک هستند و بیرون از خرد، ولی با وسائلی قابل تبدیل شدن به امر زبان شناسیک‌اند. ایشان می‌افزاید: «صوفیه با این که در عمل، بیشترین آگاهی را نسبت به کاربرد زبان و امکانات آن نشان داده‌اند؛ ولی هیچ‌گاه در مباحث خود از اهمیت آن سخن نگفته‌اند. از آنجا که جانب لغوی و کاربرد معمول زبان را چیزی که در اختیار همه است، امری ناتوان و ضعیف می‌دانسته‌اند، همواره زبان را حایل و نامحرم معرفی کرده‌اند و همیشه بر آن بوده‌اند که باید حرف و صوت و گفت را بر هم زد. تحقیر محدودیت‌های زبان در متون صوفیه فراوان دیده می‌شود، در عین حال، همین صوفیه بوده‌اند که اسرار کلمه و اهمیت آن را در خلق جهان تجربی و تصویر عوالم روحی خود دریافته بوده‌اند و جنبه رمزی زبان را بیش از دیگران مورد استفاده قرار داده‌اند» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۲: ۲۵۷). مسئله زبان و محدودیت‌های آن و رابطه اوج و فرود عرفان با اوج و فرود زبان، بحث بسیار جالبی است که مجال و بحث مفصل و جداگانه‌ای می‌طلبد. البته دکتر شفیعی‌کدکنی در کتاب نام‌برده، اشاراتی به این مباحث داشته‌اند و میدان بحث را برای جویندگان، باز نهاده‌اند. مولانا در ابیات دیگری نیز به زبان و نامحرمی‌های آن اشاره کرده است و از این که مخاطبان، درگیر الفاظ و حکایات و تمثیلات هستند و از دانه معنی که در ظرف داستان نهفته است، غافل‌اند، شکایت می‌کند:

نطق جان را روضه جا نیستی گر ز حرف و صوت مستغنیستی
این سر خر در میان قندزار ای بسا کس را که بنهادست خار

ظن بُرد از دور کان آن است و بس چون قُچ مغلوب و می‌رفت پس
صورت حرف آن سر خر دان یقین در رز معنی و فردوس برین
ای ضیاء الحق حسام‌الدین در آر این سر خر را در آن بطیخ‌زار
تا سر خر چون بمرد از مَسَلَخه نشو دیگر بخشدش آن مطبخه
(مثنوی: ۴/ از بیت ۳۸۲۰)

نیکلسون دربارهٔ این ابیات معتقد است: «حقیقت نهفته در مثنوی را می‌توان به قندزاری مانند کرد. حال آن که کلمات و سخنان رسانندهٔ آن، به خصوص حکایات و هزلیات، مانند سر خری است آویزان هم‌چون مترسک کنار کشتزار؛ زیرا اینها توجه خواننده ظاهری را به خود جلب می‌کند و آنان را از نفوذ به ورای صورت ظاهری مثنوی و کاویدن معانی و اسراری که قلب آن را تشکیل می‌دهد، باز می‌دارد. این ابیات تلویحاً می‌رساند که تعبیر «سر خر» انتقال است از معنی ظاهری مثنوی به اهل ظاهر که در ماورای سطح هیچ نمی‌بینند. مولوی حسام‌الدین را می‌خواند تا «این چنین کسانی را به خربزه‌زار آورد»؛ یعنی که به آنان ادراک معنوی بخشد تا از سر خر (یعنی نفس) پوست کنده آید و بپزد (بمیرد و تولدی دیگر یابد). با این حال اگر چنان‌که تصور شارحان است، «سر خر» صورت حرف را می‌نمایاند، این استعاره‌ها دست‌کم نامتجانس به نظر من می‌آید» (نیکلسون، ۱۳۷۸، ج ۴: ۱۶۸۵). «سر خر در میان قندزار» را می‌توان کنایه از دو چیز ناسازوار دانست که در اینجا مقصود، معنی ظاهری لفظ و حقیقت عرفانی آن است که مخاطب نباید گرفتار لفظ ظاهر شود؛ بلکه باید از سطح صوری زبان که هم‌چون حجاب است، گذر نماید تا به حقیقت معنا دست یابد. شهیدی نیز در شرح این ابیات می‌نویسد: «این داستان را دنبال نکن و معنی‌های عارفانه را بگذار و به مذاق عامه سخن بگو که عامه را تاب دانستن و تحمل کردن این معنی‌های دشوار فهم نیست. جان با جان به زبان جان سخن می‌گوید و نیازی به استخدام لفظ ندارد» (شهیدی، ۱۳۷۳: ۱۱۱۶). و این سخن گفتن جان با جان بدون استخدام لفظ و کلام، راه‌هایی از چنین زندانی است و شاید برگزیدن تخلص خاموش و خاموشی روزهای پایانی زندگی مولانا اشاره به آزادی او از زندان کلام و البته سایر زندان‌ها باشد.

۳- نتیجه گیری

از نگاه مولانا انسان در مفصل جهان و جان جهان ایستاده است. از یک سو ندای معشوق ازلی، او را به خود می خواند و از سوی دیگر گرفتار زندان های متعددی است که پاسخ دادن به آن ندا را دشوار می کند، یا به تأخیر می افکند، یا به فراموشی می سپارد و یا اندک اندک او را از شنیدن آن ندا محروم می کند. زندان دنیا، زندان رَجَم، زندان بدن، زندان جبر، زندان احساس و امیال درونی، زندان جهل، زندان تردید، زندان صحبت نااهل و زندان کلام، زندان های متعددی است که مولانا در مثنوی از آنها نام می برد و ویژگی های هر کدام را در قالب داستان ها و تمثیل های گوناگون روشن می سازد. علاوه بر این، راه رهایی و گریز از هر زندان را نیز برای مخاطب بیان می کند. از جمله مهم ترین این گریزگاه ها می توان به این موارد اشاره کرد: تزکیه نفس و گماردن دل به ذکر حق، پذیرفتن طریقت اولیای الهی و انبیا و عارفان کامل و پیران راستین، تسبیح و ستایش پروردگار، دل سپردن به عشق الهی، اطاعت امر حق، صبر، خاموشی و امید داشتن به لطف و عنایت خداوند. در نگاه مولانا پذیرش چنین زندان هایی و کنار آمدن و خو کردن با سختی ها و دشواری های اسارت، قابل قبول نیست. او آن گونه که در سراسر مثنوی پیداست، همواره در پی راه هایی برای گریز از این دهلیزهای پر پیچ و خم است و جُستن رستگاری در جای دیگری. او نمی پذیرد که هم چون ابن عربی جهان را جلوه حق بداند که از یک سو که بنگری، وحدت وجود است و از سوی دیگر، عالم کثرات است که تجلی گاه همان وجود واحد باشد که در نتیجه این نگرش، جهان و سختی های آن را باید پذیرفت و در پی گریختن از بند و بلاهای آن نبود. برخلاف ابن عربی که حق و خلق را در دو سوی یک محور می نشاند، مولانا به غیب و شهادت باور دارد که البته «در آن سوی غیب و شهادت اندیشه او، حق تعالی است که در رأس هرم قرار دارد، فراتر از غیب و فراتر از شهادت و در زبان قرآن، او محیط بر غیب و شهادت و فراتر از آن دو است؛ اما در آن سوی حق و خلق ابن عربی، چیزی وجود ندارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۵۲۷). بنابراین مولانا رستگاری

را نه در این جهان که در جای دیگری جستجو می‌کند که بسیار فراتر از جهان و جسم و نیازمندی‌های جسم و زنجیرهای دست و پاگیر نفس و زندان‌های دیگر است و معتقد است تا انسانی از قید و بندها و دیوارهای آن زندان‌ها نگریزد، به رستگاری و آزادی حقیقی نخواهد رسید. از این منظر بهتر می‌توان به راز جدایی از نیستان و تلاش برای بر طرف ساختن فاصله و فراق و باز جُستن روزگار وصل پی برد. روزگاری خوش در پیشگاه معشوق ازلی، که تنها در خاطر کسانی مانده است که اصل خویش را از یاد نبرده باشند.

گر نبودی حبسِ دنیا را مَنّاص	نه بُدی وحشت نه دل جُستی خلاص
وحشت هم‌چون موکل می‌گَشَد	که بجو از ضالّ، منهّاج رَشَد

(مثنوی: ۴ / از بیت ۲۰۳۸)

کتاب‌نامه

- قرآن کریم.
- پیرانی، منصور (۱۳۸۸) «مولوی و میل به جاودانگی در مثنوی معنوی»، فصل‌نامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره پانزدهم، زمستان، صص ۲۹-۴۸.
- خواجه ایوب (۱۳۷۷) *اسرار الغیوب* (شرح معنوی مثنوی)، تصحیح و تحشیه محمدجواد شریعت، تهران: انتشارات اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲) *لغت‌نامه*، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- روحانی، رضا (الف ۱۳۸۴) «آزادی و تصوف، تحلیلی مختصر از مفهوم آزادی در نزد عارفان مسلمان»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۸، شماره مسلسل ۱۹۷، زمستان، صص ۱۲۷-۱۵۲.
- _____ (ب ۱۳۸۴) «مولوی و آزادی؛ مفهوم آزادی و موانع و راه‌های رسیدن به آن در مثنوی معنوی»، مطالعات عرفانی، شماره اول، تابستان، صص ۱۱۴-۱۳۳.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶) *بحر در کوزه*، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی.
- _____ (۱۳۸۹) *نردبان شکسته*، چاپ چهارم، تهران: نشر سخن.
- زمانی، کریم (۱۳۷۳) *شرح جامع مثنوی معنوی*، تهران: انتشارات اطلاعات.
- سبزواری، حاج ملاهادی (۱۳۷۷) *شرح مثنوی*، به کوشش مصطفی بروجردی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۰) *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: کتابخانه طهوری.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲) *زبان شعر در نثر صوفیه*، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- شهیدی، جعفر (۱۳۷۳) *شرح مثنوی، دوره هفت جلدی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شیر، قهرمان (۱۳۸۹) «نقش تمرین و طبیعت در خرق عادت (کرامت‌های ممکن)»، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، سال دوم، شماره هشتم، زمستان، صص ۸۳-۱۱۲.

- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۹) *الرساله قشیریّه*، مترجم ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۸۴) *نثر و شرح مثنوی شریف*، ترجمه و توضیح: توفیق ه. سبحانی، تهران: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۹۸) *تذکره الاولیاء*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- عزیزاده امامزاده، محمدرضا (۱۳۹۰) «بررسی تطبیقی مفهوم آزادی و مصادیق آن در اندیشه‌های کارل یاسپرس و مولوی»، *بهارستان سخن*، سال هفتم، شماره ۱۸، پاییز و زمستان، صص ۱-۳۰.
- محمدبن منور (۱۳۸۶) *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات آگاه.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵) *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسن، چاپ اول، انتشارات توس.
- _____ (۱۳۸۸) *غزلیات شمس تبریز*، مقدمه و گزینش و تفسیر از محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- نیکلسون، رینولد الین (۱۳۷۸) *شرح مثنوی معنوی مولوی*، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- وفایی فرد، زهره و کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۴) «مفهوم آزادی در اندیشه حافظ و مولانا و تطبیق آن با تفکر اگزیستانسیالیسم»، *مطالعات ادبیات تطبیقی*، سال نهم، شماره ۳۳، بهار، صص ۵۱-۶۹.

References

- Quran-e Karim
- Alizadeh Imamzadeh, Mohammad Reza (2011), A comparative study of the concept of freedom and its examples in the thoughts of Karl Jaspers and Rumi, *Journal of Baharestan-e sokhan*, seventh year, Number 18, autumn and winter, pp. 1-30.

- Attar Nishaburi, Fariduddin(2019), Tazkaratololiya, Introduction, correction and notes by Mohammadreza Shafiei Kodkani, Third edition, Tehran, sokhan Publication.
- Dehkhoda, Aliakbar (1993), Loqat-nameh, Tehran, Institute of Dehkhoda's Loqat-nameh.
- Gulpinarli, Abdul Baqi(2005), Nasr va sharh-e Masnavi-e sharif, Translation and explanation: Tawfiq E. Sobhani, Tehran, Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Khwaja Ayub, (1998), Asrar al-Ghoub, correction by Mohammad Javad Shariat, Tehran: Asatir Publication.
- Maulana, Jalaluddin Mohammad(1996)masnavi-e Maanavi, To the correction of Reynold Nicholson, First Edition, Toos Publication.
-(2009), Ghazliat-e Shams-e Tabriz, Introduction, selection and commentary by Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Third edition, Tehran, Sokhan Publication.
- Muhammad bin Monavar(2007) Asrar al-Tawheed fi maqamat-e Sheikh Abi Saeed, Introduction, correction and notes by Mohammadreza Shafiei Kodkani, Tehran: Agah Publication.
- Nicholson, Reynold Elaine(1999), The description of the masnavi, Translated and edited by Hassan Lahoti, Tehran, Elmi va Farhangi Publication.
- Pirani,Mansour(2009). Molavi and the desire for "immortality" in Masnavi Ma'navi, Journal of Persian language and literature research quarterly, Number fifteen, winter, pp. 29-48.
- Qashiri, Abdul Karim Ben Hwazen(2000), Al-Rasalah Qashiriyyah, Translated by Abu Ali Hasan bin Ahmed Osmani, Corrected by Badeel Zaman Forozanfar,
- Elmi va Farhangi Publication.
- Rouhani, Reza (A 2005), Freedom and Sufism, A brief analysis of the concept of freedom in the eyes of Muslim mystics, Journal of Tabriz University Faculty of Literature and Human Sciences, The forty-eighth year, Number 197, winter, pp. 127-152.
-(B 2005), Molvi and freedom, The concept of freedom and the obstacles and ways to reach it in the masnavi, Journal of Mystical studies, the first number, Summer, pp. 114-133.

- Sabzevari, haj Mola hadi(1998), sharh-e masnavi, by the efforts of Mustafa Boroujerdi, Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Sajjadi, Sayyed Jafar(1991), Farhangh-e Loqat va tabirat-e Erfani, Tehran, Tahoori Publication.
- Shafiei Kadkani, Mohamadreza(2013), Zaban-e Sher dar nasr-e sofiyeh, second edition, sokhan Publication.
- Shahidi, Jafar(1994), Sharh-e Masnavi, Tehran, Elmi va Farhangi Publication.
- Shiri, Ghahreman(2010), The role of practice and nature in breaking the habit, Journal of Research paper on Persian language and literature, second year, Number eight, winter, pp. 83-112.
- Vafaifred, Zahra And Kezazi, Mirjalaluddin(2015) The concept of freedom in the thought of Hafez and Rumi and its comparison with existentialism, Journal of comparative literature studies, ninth year, Number 33, Spring, pp. 51-69.
- Zamani, Karim(1994), sharh-e jame-e masnavi, Tehran, Etelaat Publication.
- Zarrinkoub, Abdul Hossein (1997), Bahr dar koozeh, The seventh edition, Tehran, Elmi Publication.
-(2010), Nardeban-e Shekasteh, fourth edition, Tehran, sokhan Publication.